

روش تحلیل گفتمان و میزان انطباق آن با اندیشه سیاسی اسلام

سید مهدی طاهری^۱

چکیده:

توجه به معارف و علوم انسانی به مدد مؤلفه‌های فرهنگ بومی، در خلق و تحکیم جامعه، نقش بسزایی داشته و از این جهت پیوند وثیقی با سیاست‌ها و راهبردهای فرهنگی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی - تحقیقاتی دارد. با توجه به چنین وظیفه و جایگاهی، یکی از راهبردهای اصلی هر نظام سیاسی، پایه‌گذاری یا بازتولید دستگاه فکری در حوزه علوم انسانی است که با توجه به اهداف و آرمان‌های کلان جامعه و با الهام از جهان‌بینی و خرد جمعی، به تبیین و ترسیم راهکارهای بلندمدت کشور پرداخته و سایر نهادهای دست‌اندرکار اداره امور را تغذیه فکری نماید.

با ملاحظه واقعیات جاری و حاکم بر جامعه و به‌ویژه برنامه‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در ایران، به نظر می‌رسد آن‌طور که شایسته است، دستگاه تولید علم در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، کارآمدی لازم را نداشته و این آفت ناشی از عدم شناخت نیازهای جامعه و مقتضیات بومی و همچنین سیطره ترجمه بر تولید متون علمی و تناقض بین عمل و نظریه در حوزه علوم انسانی و ضعف تئوریک در گرایش‌های علوم انسانی است.

در این راستا یکی از راهبردهای مورد نظر برای پویایی و بازتولید یک نظام علوم انسانی جامع‌نگر و مترقی متناسب با مقتضیات زمان، بومی‌سازی یافته‌های علوم انسانی از طریق انطباق تئوری‌ها و تحقیقات با مسائل و مشکلات و بر پایه فرهنگ خاص کشور باشد. در این راستا نگارنده در این مقاله بر آن است تا ضمن معرفی روش تحلیل گفتمان، به بومی‌سازی آن (سازگاری / عدم سازگاری و میزان انطباق) در جامعه ایران بر مبنای اندیشه سیاسی اسلام بپردازد.

کلیدواژگان: روش گفتمان، بومی‌سازی، علوم انسانی، انطباق و اندیشه سیاسی اسلام.

مقدمه:

نقش بی‌بدیل علوم انسانی در حیات اجتماعی انسان امروز و تحولات گسترده و پرشتاب آن بر کسی پوشیده نیست و علوم انسانی به‌عنوان بستر و زیرساخت توسعه همه‌جانبه و متوازن در دنیای کنونی محسوب می‌شود و فراتر از آن، مبین خطوط کلی و طرح عملیات اساسی و به‌هم‌پیوسته‌ای است که عمیقاً در بافت جامعه ادغام شده و زیربنای تولید، توزیع ثروت، قدرت، تأمین رفاه، امنیت و بقای انسان و طبیعت را تشکیل می‌دهد و شالوده وحدت اجتماعی و ثبات سیاسی را نیز پی می‌ریزد.

با توجه به این اهمیت، یکی از راهبردهای اصلی هر نظام سیاسی، پایه‌گذاری یا بازتولید یک دستگاه فکری در حوزه علوم انسانی است که با توجه به اهداف و آرمان‌های کلان جامعه و با الهام از جهان‌بینی و خرد جمعی، به تبیین و ترسیم راهکارهای بلندمدت کشور پرداخته و سایر نهادهای دست‌اندرکار اداره امور را تغذیه فکری نماید؛ اما با ملاحظه واقعیات جاری و حاکم بر جامعه و به‌ویژه برنامه‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در ایران، به نظر می‌رسد آن‌طور که شایسته است، توسعه جامعه با نیازهای آن و در مقایسه با دیگر کشورهای دنیا همسان نبوده و جلو نرفته است. ذکر این نکته ضروری است که فقدان ارتباط بین علم و جامعه، به منشأ رشد علم در ایران بازمی‌گردد؛ بدان خاطر که غالب علوم انسانی در ایران با انتقال دانش از بیرون شکل گرفته و هنوز نیز دوام آن به این انتقال وابسته است. با اینکه انتقال دانش، بخشی اجتناب‌ناپذیر از فرآیند توسعه دانش است، ولی محور اساسی‌تر این توسعه، تولید دانش است. توسعه دانش نیز با هدف پیشبرد علم در یک جامعه صورت می‌گیرد و متناسب با برنامه‌های توسعه دانش، باید بین زیربرنامه‌های تولید دانش و انتقال دانش پیوند ایجاد کرد. به طور خاص برای توسعه دانش در یک رشته دانشگاهی یا حوزه پژوهشی ویژه، باید از یک‌سو، از منابع اطلاعاتی و معرفتی موجود در دنیا استفاده کرد و از سوی دیگر، این انتقال را با برنامه‌هایی برای تولید دانش گره زد. این دانش توسعه‌یافته در مراحل بعدی در جریان مبادله بین‌المللی قرار می‌گیرد و بدین‌وسیله سهم کشور ما را در مبادله جهانی دانش تعیین می‌کند.

در حال حاضر علوم انسانی غربی حاکم بر کشور، توانایی همراهی و پشتیبانی روند توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به‌صورت کیفی و برای رسیدن به ایده‌آل‌های ترسیم‌شده در استراتژی کلان توسعه کشور را ندارد؛ بنابراین، باید در این زمینه فکری اساسی کرد و طرحی نو درانداخت.

در این راستا یکی از راهبردهای مورد نظر برای تحرک، پویایی و بازتولید یک نظام علوم انسانی جامع‌نگر و مرفقی متناسب با مقتضیات زمان، بومی‌سازی یافته‌های علوم انسانی است که متأسفانه در یک روند یک‌سویه و از طرق مختلف، از جمله ترجمه متون خارجی، به سوی کشور ما سرازیر است. از آنجا که این تولیدات علمی بر اساس مقتضیات و نیازهای کشورهای تنوری‌پرداز تولید شده و درصدد پاسخ‌گویی به مشکلات همان جامعه است، با فرهنگ، جامعه، سیاست و برخی مصالح ملی ما همخوانی و تناسب ندارند.

بدیهی است که منظور از بومی‌سازی، تنزل سطح علوم انسانی از حیث تولید و اخذ و دامنه شمول آن به مسائل محلی، بومی و منطقه‌ای نیست؛ بلکه منظور از بومی‌سازی علوم انسانی، انطباق تئوری‌ها و تحقیقات با مسائل و مشکلات و بر پایه فرهنگ خاص کشور است که از فرهنگ کشور نشئت گرفته باشد و بتواند کارآیی خود را در حل مسائل و مشکلات نشان دهد. شاخص‌های بومی‌سازی نیز انطباق نظریه‌ها با وضعیت فرهنگی است که اعتقادات، باورها، رفتارها و احساسات مخصوص هر کشور متجلی می‌شود. لذا باید به منظور بومی‌سازی، اولاً در اخذ این علوم تعصب بی‌جا به خرج ندهیم و ثانیاً در نهادینه کردن این علوم، ضرورت‌ها، نیازها و مقتضیات زمانی و مکانی جامعه خود را مطمح نظر قرار دهیم و از سوی دیگر تلاش کنیم تا این افکار و تولیدات پس از بازتولید و بومی شدن، با هنجارهای مقبول و عقلانی بین‌المللی نیز تطبیق لازم را داشته باشد. از این رو شایسته است برای تکوین یک نظام جامع علوم انسانی به طور عام و علوم سیاسی به طور خاص، با ویژگی‌های زیر اقدام نمود:

- مبتنی بر مبانی نظری اسلامی - ملی باشد؛
- قابلیت حل مسائل سیاسی و بین‌المللی کشور را داشته باشد؛
- عملگرا و معطوف به حل مشکلات فردی یا اجتماعی باشد؛
- هدفمند و متعالی باشد و موجب حفظ انسجام و یکپارچگی جامعه گردد؛
- رابطه بنیادین بین علم و عمل یا عین و ذهن در آن وجود داشته باشد.

بر مبنای مباحث مذکور، نگارنده در این مقاله به دنبال آن است تا ضمن معرفی روش تحلیل گفتمان، به بومی‌سازی آن (سازگاری / عدم سازگاری و میزان انطباق) در جامعه ایران بر مبنای اندیشه سیاسی اسلام بپردازد.

۱. روش تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان که در زبان فارسی به «سخن‌کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی اجتماعی، شعر، معانی بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار و کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است. این گرایش به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال واقع شد.

تحلیل گفتمان را به عنوان یک روش تحلیل در علوم اجتماعی می‌توان در جمله‌ای کوتاه این گونه تعریف

کرد: «شناخت رابطه جمله‌ها با یکدیگر و نگریستن به کل آن چیزی که نتیجه این روابط است» (تاجیک، ۱۳۷۸: ص ۲۲).

در پی تحولات فکری و نظریه‌پردازی در سده بیستم میلادی، در دو دهه اخیر نظریه‌های مربوط به تحلیل گفتمان در عرصه‌های مختلف علوم انسانی ظهور نموده و کاربرد وسیعی یافته است. گسترش گرایش به استفاده از مباحث گفتمانی در علوم انسانی، به نارضایتی فزاینده از جریان اصلی رهیافت‌های پوزیتیستی در علوم اجتماعی، و تضعیف سیطره آن بر رشته‌هایی چون علم سیاست و جامعه‌شناسی برمی‌گردد. همچنین گسترش آن، محصول تأثیر دیر هنگام «چرخش زبانی» بر علوم اجتماعی و متعاقب آن، رشد رهیافت‌های هرمنوتیک، نظریه انتقادی و پس‌اساختارگرایی است. علاوه بر اینکه احیای مجدد نظریه مارکسیستی در غرب همراه با اشاعه گسترده گفتمان روان‌شناختی در علوم اجتماعی، به تمرکز علوم اجتماعی بر نظریه گفتمان کمک نمود. در نهایت ظهور زمینه تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی در دهه ۱۹۷۰ و کاربرد آن در رشته‌هایی چون مطالعات فرهنگی و نظریه ادبی، به مفهوم جدیدی از گفتمان و شیوه خاصی از تحلیل گفتمانی انجامیده است (Howarth, ۲۰۰۰: ۲-۳).

۱.۱. سیر تحول تحلیل گفتمان (زمینه‌های شکل‌گیری):

تأمل تاریخی در باب نظریه گفتمان نشان می‌دهد که این نظریه اساساً در زبان‌شناسی متولد شد و تاکنون مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است. اگرچه زبان‌شناسی مدت‌ها از تحلیل گفتمان غافل مانده بود، اما در سال ۱۹۵۲ زیلیگ هریس، زبان‌شناس ساختارگرایی آمریکایی، بررسی واحدهای بزرگ‌تر از «جمله» را در کانون توجه زبان‌شناسی قرار داد و آن را «تحلیل گفتمان» نامید. پس از آن در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، عده‌ای از زبان‌شناسان مفهوم «بافت» را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و گفتمان را به مثابه زبان به هنگام کاربرد در نظر گرفتند. این نوع از تحلیل گفتمان را می‌توان «تحلیل گفتمان نقش‌گرا» نامید. منظور از «بافت» در تحلیل گفتمان نقش‌گرا، شرایط زمانی و مکانی محدودی است که زبان در آن به کار می‌رود. نقطه ضعف نگرش مزبور این است که بافت مورد نظر بسیار محدود و محلی است. از این‌رو اندیشمندانی همچون فاولر، هاج، کرس و ترو، مباحثی همچون قدرت و ایدئولوژی را در قالب زبان‌شناسی انتقادی وارد جریان غالب تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کردند و بتدریج زبان‌شناسی انتقادی در دهه ۸۰ و ۹۰ رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و به «تحلیل گفتمان انتقادی» معروف شده و افرادی چون ون دایک، ودلک، و فرکلانف به عنوان بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی مطرح شدند.

بدین‌سان، سیر تحول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را می‌توان در قالب «تحلیل گفتمان ساختارگرا»، «تحلیل گفتمان نقش‌گرا» و «تحلیل گفتمان انتقادی» خلاصه کرد. اگرچه در «تحلیل گفتمان انتقادی»، مفهوم گفتمان بسیار بزرگ‌تر از دورویکرد دیگر است، ولی وجه مشترك همه آنها این است که در آنها «زبان»

بزرگ‌تر از «گفتمان» است.

نوع دیگری از نگرش به نام «گفتمان در حوزه فلسفه سیاسی» توسط میشل فوکو در دهه ۶۰ پایه‌گذاری شد که بسیار متفاوت از نگرش‌های رایج به گفتمان در زبان‌شناسی است. بر اساس این نگرش، گفتمان نه تنها بزرگ‌تر از زبان است؛ بلکه کل حوزه اجتماع را دربر می‌گیرد و نظام‌های حقیقت را بر فاعل‌های اجتماعی (سوژه‌ها) تحمیل می‌کند. مفهوم کلیدی در نظریه گفتمان فوکو، «حکم» است. هر حکم گرچه شبیه گزاره و در قالب زبان قابل بیان است؛ ولی از جنس زبان نیست. مجموعه چند حکم نیز يك صورت‌بندی گفتمانی را شکل می‌دهد.

«فردینان دو سوسور» زبان‌شناس سوئیسی، با طرح ساختارهای زبانی، اولین قدم‌ها را در ایجاد نظریه گفتمان برداشته و مدت‌ها طول کشید تا نظریه وی برای فهم و توضیح فرایندهای اجتماعی به کار آید.

سوسور زبان را نظامی از اصطلاحات مرتبط بدون ارجاع به زمان در نظر می‌گرفت و خصلت در زمانی و متحول آن را فرعی تلقی می‌کرد. زبان به مثابه نظام نشانه‌ها، شامل قواعد ضروری است که سخنور اگر می‌خواهد با دیگران ارتباط معناداری پیدا کند باید به آن وفادار بماند. در این جا ساخت ثابت زبان مدنظر سوسور است که به عنوان شبکه‌ای از نشانه‌ها، که هر يك به دیگری معنا می‌دهند، در نظر گرفته می‌شود. زبان به این معنا با گفتار متفاوت می‌شود؛ گفتار عمل فردی است، اما زبان امری اجتماعی است (سوسور، ۱۳۷۸: ص ۲۱). گفتار استفاده موقعیت‌مند زبان توسط کاربران در شرایط متفاوت است. در این زمینه سوسور به ساخت اصلی زبان اهمیت می‌دهد و گفتار را به دلیل رخنه سلیقه‌ها و اشتباهات افراد ارزشمند تلقی نمی‌کند. عنصر اصلی زبان در نظریه سوسور نشانه‌ها هستند. نشانه‌ها دال و مدلول را به هم مرتبط می‌کنند؛ اما هیچ ارتباط ضروری و طبیعی حتی وضعی نیز بین دال و مدلول وجود ندارد. رابطه دال و مدلول اختیاری و اتفاقی است. (سوسور، ۱۳۷۰: ص ۲۷) به عبارت دیگر، عرف است که معنایی را به نشانه‌ای اسناد می‌دهد. بنابراین، رابطه دال و مدلول تنها در درون يك نظام معنایی خاص برقرار می‌شود و نه براساس واقعیت بیرونی یا قواعد منطقی. هویت و معنای هر نشانه یا دال در زبان نه با ارجاع به جهان اشیاء در خارج بلکه در تمایز با نشانه‌های دیگر تثبیت می‌گردد. بنابراین نشانه‌ها هویتی ارتباطی دارند و در تمایز با دیگر نشانه‌ها در درون يك نظام معنایی معنا می‌یابند. به عنوان مثال مفهوم پدر در تمایز با مادر، برادر، خواهر و... درك می‌شود. سوسور زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که هر نشانه، هویت و ارزش خود را در ارتباط با دیگری و در چارچوب يك نظام قواعد کسب می‌کند (سوسور، ۱۳۷۸: ص ۱۲۶). بنابراین يك عنصر، دال یا کلمه زمانی اهمیت دارد که در کل نظام ملاحظه شود. کلمات و نهادها نیز چون اجزای بازی شطرنج، نیازمند مجموعه‌ای مشترك از ارزش‌ها و قواعدند. نظریه‌پردازان گفتمان نظریه سوسور در مورد هویت ارتباطی نشانه‌ها را می‌پذیرند، ولی تمایز دقیق زبان و گفتار را نمی‌پذیرند و معتقدند نشانه‌ها در کاربرد معنا دست می‌یابند. هر

نشانه بر اساس موقعیت‌های مختلف، معانی متعددی به دست می‌آورد، به همین دلیل در این نظریه تثبیت معنای نشانه موقتی و زمانمند است و ساخت زبان همواره در طی کاربرد تغییر می‌کند.

لوی استروس با استناد به نظریات سوسور، تحلیل ساختاری وی را به حوزه علوم اجتماعی تسری داد. در نظریات مردم‌شناسانه وی بر ساختارهای عمیق و نا آگاهانه‌ای تأکید می‌شد که اعمال و کنش‌های مختلف را دربرمی‌گیرند و در زبان، اسطوره‌ها و نظام‌های طبقه‌بندی و تمایزگذاری مثل توتمیسم، نوع لباس و آداب و رسوم نمود پیدا می‌کنند. ساختارگرایی استروس کوششی برای یافتن ساختارهای غیر قابل تغییر یا کلیاتی صوری است که بازتاب‌دهنده ماهیت خرد آدمی‌اند (ضمیران، ۱۳۷۹: ص ۱۳۴).

برخی از متفکران مارکسیست نیز مجذوب ساختارگرایی شده و این موضوع آنها را به تحلیل ساختارهای کلان اجتماعی برانگیخت. در این زمینه آلتوسر متفکر مارکسیست فرانسوی، مهم‌ترین نظریه‌پرداز ساختارگرایی است که بر نظریه‌های گفتمان به خصوص در فهم از سوژه تأثیر گذاشته است. وی سوژه را مقهور ساختارهای ایدئولوژیک دیده و برای آن استقلال و آزادی عمل قائل نبود. به نظر او ایدئولوژی، فرد را در موقعیت‌های خاص قرار می‌دهد و اعمال خاص ناشی از این موقعیت از فرد انتظار می‌رود.

ساختارگرایی گرچه خود در نقد پوزیتیویسم موفقیت‌های بسیاری داشت، اما تأکید بر اولویت ساختارها و خصلت بسته، تثبیت شده و نیز عدم تاریخ‌مندی ساختارها و خصلت محافظه‌کارانه این نظریه، ضعف‌هایی بود که آن را به تدریج به حاشیه راند. این ضعف‌ها در نظریات سوسور نیز وجود داشتند؛ زیرا وی نظام زبانی را کامل و بسته تلقی می‌کرد و ساختارهای زبانی را فرازمانی می‌دید.

ژاک دریدا با تأکید بر ضعف‌های نظریه سوسور و ساختارگرایی، پسا-ساختارگرایی را مطرح کرد. «شالوده‌شکنی» مهم‌ترین مفهومی است که دریدا مطرح نموده و این مفهوم به معنای جست‌وجوی نهادها، بنیادها و ساختار شکنی سنت و کشف عناصر سازنده آن است (ضمیران، ۱۳۷۹: ص ۴۴). دریدا با شالوده‌شکنی تفکر خودبنیاد و استعلایی، تقابل‌های دوقطبی و تمایزات دوگانه در اندیشه غربی را از این منظر بررسی می‌کند و بدین ترتیب، مقولات ضروری و پیشین موجود در تاریخ فلسفه غرب را منظومه‌ای از گزینش‌های صرفاً امکانی و اختیاری قلمداد می‌کند (ضمیران، ۱۳۸۲: ص ۲۷۲).

شالوده‌شکنی نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب‌پذیر بوده و همچنین موجودیت و هویت خود را مدیون غیریت و تقابل با دیگری هستند و هدف دریدا نیز رفع ضعف‌های نظریه سوسور با شالوده‌شکنی تمایز مفهومی دقیق سوسور بین نوشته، گفتار، دال و مدلول و همچنین نقد کاربرد ساختارگرایی سوسور در علوم اجتماعی است. دریدا نظریه سوسور در مورد اولویت گفتار بر نوشته را همچون سایر تمایزات دوگانه در اندیشه غربی مردود می‌شمارد (پین و دیگران، ۱۳۸۰: ص ۱۹۵). به نظر وی این تمایزات یک درون، ذات و ماهیت برتر را در مقابل یک بیرون اخراج‌شده و طردشده که عرضی و امکانی است،

شناسایی نموده و اگر غیر طردشده برای تعریف ماهیت ضروری است، پس خود بخشی از هویت آن را تشکیل داده است. بنابراین، مفاهیم با غیر خود معنا می‌یابند و غیر، جزئی از هویت آنها تلقی می‌شود.

وی با استفاده از بحث‌های پدیدارشناسی و هرمنوتیکی برای شناخت و تحلیل زبان استفاده نموده و مفاهیم جدیدی را ارائه می‌دهد. در این راستا برای توضیح روند تثبیت معنا از «واژه» استفاده می‌کند. واژه نیز به معنای تفاوت، تعویق و تعلیق است و این نکته را یادآوری می‌کند که تثبیت يك معنا با تمایز از دیگران و نیز تعلیق معانی جایگزین صورت می‌گیرد. زمانی که يك معنا برای يك نشانه تثبیت شد، معانی دیگری که این واژه می‌توانست داشته باشد، معلق می‌شوند. این مفهوم همچنین به تاریخی بودن و امکانی بودن شکل‌گیری هویت‌ها اشاره داشته و تأیید يك معنا و تعلیق معانی دیگر را نیز دربر دارد.

در نظریه دریدا، گفتمان‌ها نظام‌های زبانی ناتمامی هستند که توسط نمایش یا بازی تمایزات تولید می‌شوند و نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفا می‌کنند و تجربه ما از جهان را سامان می‌دهند. درعین حال، باید توجه داشت که گفتمان‌ها برای بازنمایی جهان با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند. نشانه‌ها نیز تاریخی و وابسته به موقعیت و متن بوده و به همین دلیل، نظام زبانی نمی‌تواند هویت نشانه‌ها و لذا روابط میان نظریه‌ها، کلمات و اشیا را تثبیت کند. بنابراین، تثبیت کامل معنا و رسیدن به يك نظام بسته گفتمانی امکان‌پذیر نیست (Howarth, ۲۰۰۰: ۴۳).

در این راستا دریدا بر لزوم وجود يك غیر یا بیرون سازنده برای شکل‌گیری هویت تأکید می‌کند و اعتقاد دارد که هر ساختار گفتمانی، برای ایجاد خود نیازمند يك غیر بوده و غیریت هم شرط امکان و هم شرط عدم امکان گفتمان‌ها محسوب می‌شود. گرچه «غیر» در شکل‌گیری ساختار گفتمانی نقش اصلی را ایفا می‌کند، ولی خود می‌تواند آن را متحول نماید؛ بنابراین، هم انسجام و هم فروپاشی ناشی از این است. همچنین دریدا ساختارها را ذاتاً نامتعین و متکثر تصور نموده و عدم قطعیت را ویژگی مرتبط با ساختار می‌داند که نمی‌توان بر آن غلبه کرد. شایان ذکر است که در اندیشه‌های دریدا مفهوم سوژه انسانی رنگ باخته و انسان داخل ساختارهای موجود و از جمله زبان عمل نموده و در واقع انسان زبان را نمی‌سازد و آن را برای فهم جهان به کار نمی‌گیرد؛ بلکه زبان فهم انسان را شکل می‌دهد (Howarth, ۲۰۰۰: ۴۳).

اندیشمند دیگری که تحولی اساسی در مفهوم گفتمان به وجود آورد، میشل فوکو است. فوکو دو برداشت نسبتاً متفاوت تحت عنوان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی ارائه می‌کند. نظریه گفتمان فوکو بخشی از نظریه دیرینه‌شناسی اوست و از منظر وی، گفتمان از تعداد محدودی گزاره تشکیل شده که برای ظهور آنها شرایط خاصی می‌تواند تعریف شود. در این معنا گفتمان ابدی و آرمانی نیست و از ابتدا تاریخی و زمانمند است. به نظر او حقیقت محصول گفتمان‌هاست و نظام‌های مختلف معرفت، تعیین می‌کنند که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است؛ لذا جست‌وجوی حقیقت ناب بیرون از گفتمان‌ها بیهوده است. هدف فوکو

جست‌وجوی نظام‌های مختلف دانش، گفتمان‌ها و قواعدی است که تعیین می‌کنند چه چیزی را باید گفت یا نباید گفت و کدام درست و یا غلط است.

وی در دیرینه‌شناسی درصدد توضیح قواعد صورت‌بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهند و شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی را فراهم می‌آورند. دیرینه‌شناسی بر اصل گسست و عدم تداوم تکیه نموده و در پی آن است که دوره‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد و عناصر همسوی يك نظام زبانی - معرفتی را گرد آورد و قواعد حاکم بر آنها را معین کند (ضمیران، ۱۳۷۸: ص ۴۸). در اینجا فوکو می‌کوشد تا گزارش‌های انسان‌محور از گفتمان را طرد کند؛ زیرا به نظر او اینها يك سوژه بنیان‌گذار را به‌عنوان منشأ گفتمان مطرح می‌کنند که عامل تداوم و هویت آن نیز محسوب می‌شود؛ درحالی‌که چنین سوژه‌ای وجود ندارد. دومین تلاش وی نقد جست‌وجوی يك منشأ یا علت واقعی برای گفتمان است. پیچیدگی گفتمان مانع از آن است که آن را به حوزه خاصی چون عوامل مادی - مثلاً در مارکسیسم - تقلیل داد.

نکته دیگری که وی می‌کوشد آن را در دیرینه‌شناسی بسط دهد، نقد نظریاتی است که صورت‌بندی‌های گفتمانی را منسجم و یکپارچه می‌پندارند؛ زیرا به نظر فوکو، صورت‌بندی‌های گفتمانی پراکنده بوده و منسجم نیستند. همچنین فوکو درصدد تبیین قواعد هدایت‌کننده تولید گزاره‌های گفتمانی برمی‌آید و توضیح می‌دهد که چگونه این قواعد صورت‌بندی، اشیا، شیوه‌های سخن و مفاهیم يك گفتمان را ساختمان می‌کنند. در اینجا وی در مقابل نظریاتی قرار می‌گیرد که واقعیت از پیش موجود را فرض می‌گیرند.

فوکو همچنین به فرایندهای تولید گفتمان اشاره نموده و در طی این فرایندها برخی از گفتمان‌ها، ممنوع بوده و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند. گفتمان‌ها در این فرایند به مستدل، نامستدل، درست و غلط تقسیم می‌شوند و در طی فرایندی که اراده معطوف به حقیقت نامیده می‌شود، گفتمان‌های درست بر غلط ترجیح داده می‌شوند. هدف فوکو در اینجا کشف قواعدی است که در تعیین گزاره‌ها به‌عنوان درست و غلط نقش دارند.

فوکو در آثار متأخر خود به تبارشناسی روی آورده و به بحث در رابطه با قدرت، دانش و حقیقت پرداخت. در واقع تبارشناسی، دغدغه مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادها را دارد و می‌کوشد خصلت قدرت محور گفتمان‌های حاکم را بسط دهد. به نظر فوکو قدرت را نباید به نهادهای سیاسی محدود کرد؛ بلکه قدرت در تمام جامعه جاری است و نقشی مستقیماً مولد ایفا می‌کند (دریفوس، ۱۳۷۶: ص ۳۱۲).

فوکو در تبارشناسی، پیدایش علوم اجتماعی و بسط آنها را با قدرت پیوند زده و دانش عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود؛ به عبارت دیگر، هر جا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود (دریفوس، ۱۳۷۶: ص ۲۴). از این منظر، علوم انسانی درون شبکه روابط قدرت شکل

گرفته و در مقابل، به پیشبرد تکنولوژی‌های قدرت یاری رسانده است. بنابراین، فوکو می‌کوشد تا روابط متقابل قدرت و دانش را بررسی کند و خصلت قدرت محور دانش اجتماعی مدرن و نظام‌های حقیقت را بر ملا سازد. ارنستو لاکلا و همسرش شنتال موف، با استفاده از نظریه فوکو، نظریه گفتمانی را به همه امور اجتماعی و سیاسی گسترش داده و کوشیدند تا با استفاده از این نظریه، جامعه معاصر را تحلیل کنند. در این دیدگاه امور اجتماعی، سیاسی و به‌طورکلی جهان واقعیت، تنها در درون ساخت‌های گفتمانی قابل فهم‌اند و گفتمان‌ها به فهم ما از جهان شکل می‌دهند. آنها نظریه‌های گفتمانی خود را ابتدا در کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیستی (۱۹۸۵) ارائه کرده و در این کتاب کوشیدند تا از طریق بازخوانی و ساختارشکنی نظریه‌های متفکرانی چون مارکس، گرامشی، آلتوسر، فوکو، دریدا، لاکان و سوسور، راهبردی جدید برای چپ بحران‌زده اروپا فراهم نمایند (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۱۰).

آرا و آموزه‌های لاکلا و موف را می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

- گفتمان مجموعه‌ای معنادار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی است (به بیان دیگر، گفتمان هم دربرگیرنده بعد مادی و هم مزین به بعد نظری است)؛
- گفتمان در این مفهوم، تأکیدی است بر این واقعیت که پیکره‌بندی اجتماعی معنا دارد؛
- گفتمان در این بیان نه تنها جای ایدئولوژی، بلکه جای «اجتماع» نیز نشسته است و آن را به مثابه یک متن (ساختار مبتنی بر قواعد گفتمان که تأکید بر ویژگی نمادین روابط اجتماعی دارد) تصویر و تحلیل می‌کند؛

- برخلاف سوسور، گفتمان هرگز به مثابه سیستمی بسته از تمایزات فهم نمی‌شود؛
 - گفتمان‌ها قادر به اتمام و انسداد مفاهیم و هویت‌ها نیستند؛
 - هویت‌های اجتماعی و سیاسی، محصول گفتمان‌ها هستند (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۳۵).
- اهمیت و تناسب تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه نسبت به دیگر نظریه‌های گفتمان با مطالعات سیاسی، نگاه کلان این نظریه به ساختار نظام‌مند یک نظریه سیاسی در فرآیند روابط هژمونیک اجتماعی است. آنها با استخدام مفاهیمی چون مفصل‌بندی، چگونگی جذب و دفع مفاهیم در یک گفتمان و تحولات گفتمان‌ها از طریق بی‌قراری‌های ایجادشده در آنها، به‌خوبی نشان می‌دهند که عناصر فکری یک اندیشه در قالب یک گفتمان چگونه صورت می‌یابند و تحول آنها در تقابل با دیگر گفتمان‌ها چگونه است. همچنین آنها با تأکید بر کلیت یک گفتمان، می‌توانند دیدگاه‌های یک گفتمان را درباره مسائل مختلف بازسازی نمایند.
- در کل می‌توان مزایای زیر را برای تحلیل گفتمانی با الهام از مباحث لاکلا و موفه برشمرد:

- قابلیت تبیین ساختار درونی یک اندیشه؛
- قابلیت توضیح چگونگی معنایابی مفاهیم در درون ساختار یک اندیشه؛

- توضیح چگونگی جذب مفاهیم جدید در یک گفتمان و تغییر و تطبیق آنها در مفصل‌بندی جدید؛
- توضیح رقابت و غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها در وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه؛
- تبیین نقش رهبران به‌عنوان سوژه‌های سیاسی در تحقق و شکل‌گیری گفتمان‌ها؛
- توضیح تحول اجتماعی گفتمان‌ها و فرآیند افول گفتمان‌های مسلط و شرایط غلبه گفتمان‌های جدید.

۲.۱. مهم‌ترین مفاهیم در تحلیل گفتمان:

مفصل‌بندی: هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل اصلاح و تعدیل شود (Laclau and Mouffe, ۲۰۰۱: ۱۰۵). گفتمان‌ها در درون خود عناصر و رفتارهایی از تمام بخش‌های جامعه دارند. مفصل‌بندی به کار گردآوری اجزای گوناگون و ترکیب آنها در یک هویت جدید اشاره دارد. نظام‌های اجتماعی مطابق قواعد گفتمان شکل گرفته و با تحلیل و بررسی رفتارهای سیاسی هر یک از هویت‌های گفتمانی، می‌توان به تثبیت گفتمان و در نهایت پیش‌بینی رفتارهای سیاسی دست یافت.

هژمونی: هژمونی یک گفتمان مبتنی بر انسجام معنایی دال‌های دیگر حول دال مرکزی است و در صورتی که یک گفتمان موفق شود با اتکا بر دال مرکزی خود، مدلول‌های مد نظر خود را به دال‌های گفتمانش نزدیک کند و یا نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی اجتماع - هرچند به طور موقت - تثبیت نماید و رضایت عمومی را جلب کند، آن گفتمان «هژمونیک» می‌شود. اما در صورتی که گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای مختلف، این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل‌گرفته در ذهنیت جمعی مردم را درهم بریزد، آن‌گاه این گفتمان، هژمونی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین، موفقیت گروه‌های سیاسی، به توانایی‌شان برای تولید معنا بستگی دارد.

سوژه، فردیت و عاملیت: این مفهوم از مفاهیم کلیدی نظریه گفتمان است. سوژه همواره در میان گفتمان‌های مختلف در پی یافتن خویش است. سوژه خود را به واسطه یک چیز خارجی می‌شناسد و این چیز در نظریه گفتمان همان «موقعیت‌های سوژه» است که گفتمان‌ها آن را فراهم می‌آورند. دغدغه اصلی نظریه گفتمانی آن است که چگونه مردم در جوامع خود را می‌فهمند و عمل می‌کنند. به نظر آلتوسر، این امر توسط رفتارهای ایدئولوژیک ساخته می‌شود. اما نظریه گفتمان بر آن است که سوژه‌ها در شرایطی خاص (واگرایی گفتمان‌ها) می‌توانند از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های فرعی، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نمایند.

گفتمان: کلیت ساختاردهی‌شده‌ای که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود، گفتمان نام دارد. گفتمان‌ها از مجموعه‌ای از اصطلاحات تشکیل می‌شوند که به شیوه‌ای معنادار به هم مرتبط شده‌اند (Laclau and

۱۳۹: ۲۰۰۱, Mouffe). در واقع گفتمان‌ها صورت‌بندی مجموعه‌ای از کدها، اشیاء، افراد و... هستند که پیرامون يك دال کلیدی جایابی شده و هویت خویش را در برابر مجموعه‌ای از غیریت‌ها به دست می‌آورند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می‌دهند. بنابراین، معنا و فهم انسان از واقعیت، همواره گفتمانی و نسبی است. همچنین گفتمان از این منظر، تمام قلمرو زندگی اجتماعی را دربر می‌گیرد (Laclau ۱۳۹: ۲۰۰۱, and Mouffe).

عناصر: دال‌ها و نشانه‌هایی که معنای آنها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف سعی در معنادهی به آنها دارند. عناصر دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب يك گفتمان قرار نگرفته‌اند. هر دال قبل از ورود به گفتمان، عنصر محسوب می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۱۶).

انسداد و توقف: تعطیل موقت در هویت‌بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت معنای يك نشانه در يك گفتمان یا به‌طور کلی، تثبیت گفتمان که هیچ‌گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است. هر عنصر زمانی که به لحظه تبدیل می‌شود، موقتاً از شناور بودن خارج شده و معنایی ثابت می‌گیرد (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۱۷).

دال مرکزی: این مفهوم را لا کلا و موف از لا کان و ام گرفته‌اند. دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد و جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۱۷)؛ مثلاً آزادی در لیبرالیسم يك دال مرکزی محسوب می‌شود و مفاهیمی چون دولت، فرد و برابری در سایه این دال و با توجه به آن معنا پیدا می‌کنند.

حوزه گفتمانی: محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده‌اند و مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید محسوب می‌شوند. هر دال می‌تواند معانی متعددی داشته باشد و هر گفتمان با تثبیت يك معنا معناهای بالقوه زیادی را طرد می‌کند. این معانی همچنان موجودند و امکان ظهور در گفتمانی دیگر و شرایطی دیگر را دارند (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۱۸).

امکان و تصادف: این مفهوم که ریشه در مفهوم تصادف و عرضیات در فلسفه ارسطو دارد، در مقابل هرگونه تصور ذاتی و ضروری در حوزه اجتماع قرار می‌گیرد. در فلسفه ارسطویی مفهوم تصادف در زمانی به کار می‌رفت که امکان استناد به يك علت معین وجود نداشته باشد (Laclau, ۱۹۹۰: ۱۸). در فلسفه مسیحی، مفهوم امکان با تصادف همراه شد و ممکن وجودی بود که شرایط وجودش در بیرون تعیین می‌شد. به عبارت دیگر، وجودش وابسته به غیر بود. لا کلا این مفهوم را در هر دو بعد خود به کار می‌گیرد: از يك سو امکان یعنی فقدان قانون‌های عینی تحول تاریخی و نفی ضرورت و در واقع تصادفی دیدن پدیده‌های تاریخی که ناشی از وابستگی آنها به مفصل‌بندی‌های هژمونیک است، و از سوی دیگر، امکان به بیرونی بودن شرایط وجود هر ماهیت اشاره دارد. وجود و هویت يك ماهیت ناشی از بیرون است. این بیرون یا غیر، نقش اصلی را در هویت‌بخشی و فعلیت گفتمان‌ها ایفا می‌کند و هیچ گفتمانی بدون تمایز و غیریت‌سازی ایجاد نمی‌شود.

خصوصیت: خصوصیت به رابطه يك پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش اساسی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می کند. لاکلا مفهوم بیرون سازنده را برای توضیح ویژگی های غیریت به کار می برد و همچون دریدا برای شکل گیری هویت ها و تثبیت معانی بر وجود غیر یا دشمن تأکید می کند. به هر حال، خصوصیت از يك سو مانع شکل گیری کامل یا تثبیت هویت يك پدیده و یا گفتمان می شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می دهد، و از سوی دیگر، نقش اساسی در شکل گیری آن ایفا می کند. بنابراین، خصوصیت عملکردی دوسویه دارد: از يك سو مانع عینیت و تثبیت گفتمان ها و هویت هاست و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. هر گفتمان در سایه دشمن شکل می گیرد و تحت تأثیر همان، رو به تغییر و احیاناً رو به زوال می رود. خصوصیت در نظریه لاکلا به امکانی بودن و تصادفی بودن نهایی پدیده ها و گفتمان ها اشاره داشته و خصوصیت همواره وجود يك گفتمان را تهدید می کند و همواره آن را در معرض فروپاشی قرار می دهد. پس همه گفتمان ها خصلتی امکانی و موقتی دارند و هیچ گاه تثبیت نمی شوند (Laclau, ۱۹۹۰: ۲۸).

به هر حال، شرایط وجودی يك گفتمان وابسته به غیر است. به نظر لاکلا و موف، این غیر به همراه هویت هایی که ایجاد می کند، يك کل تفکیک ناپذیر را تشکیل می دهند؛ لذا فاصله ای بین آنها متصور نیست و خصوصیت هر چند مانع ایجاد کامل هویت می شود و آن را امکانی و تصادفی می سازد، اما از سوی دیگر نیروی متخاصم بخشی از شرایط وجودی هویت است.

۳.۱. مفروضات:

مفروضات تحلیل گفتمان که از برآیند قواعد تحلیل متن، هرمنوتیک، نشانه شناسی، مکتب انتقادی، واسازی، روانکاوی مدرن و دیدگاه فوکو در دیرینه شناسی و تبارشناسی گرفته شده، عبارت است از:

- گفتار واحد توسط انسان های مختلف می تواند به شکل متفاوت نگریسته شود؛
- خواندن متن همیشه نادرست خواندن است؛
- متن را باید به عنوان يك کل معنادار نگریست و این معنا لزوماً در خود متن نیست؛
- متن ها بار ایدئولوژیک دارند و خنثی نیستند؛
- در هر گفتمانی حقیقت نهفته است، اما نه همه آن؛
- ادبیات متن نیز معنادار است؛
- معنا همان قدر که از متن ناشی می شود، از زمینه اجتماعی هم تأثیر می پذیرد؛
- هر متنی در شرایط خاصی تولید می شود و بنابراین، رنگ خالق خود را دارد؛
- هر متنی به يك منبع قدرت یا اقتدار (ولی نه لزوماً قدرت یا اقتدار سیاسی) مرتبط است؛
- گفتمان سطوح و ابعاد متعددی دارد (تاجیک، ۱۳۷۸: ص ۵۱).

۴. ۱. اهداف تحلیل گفتمان:

با توجه به پیش فرض های فوق، مهم ترین اهداف تحلیل گفتمان عبارت اند از:

- نشان دادن رابطه بین نویسنده، متن و خواننده؛
- روشن ساختن ساختار عمیق و پیچیده تولید متن، یعنی جریان تولید گفتمان؛
- نشان دادن تأثیر بافت متن و بافت موقعیتی بر گفتمان؛
- تشریح شرایط تولید گفتمان؛
- نشان دادن بی ثباتی معنا؛
- آشکار ساختن رابطه متن و ایدئولوژی؛
- به دست دادن روش مطالعه متون و سیاست و غیره (تاجیک، ۱۳۷۸: ص ۵۲).

۵. ۱. اصول و ویژگی های تحلیل گفتمان:

مهم ترین اصول و ویژگی های تحلیل گفتمان عبارت اند از: نفس موضوع استعلایی در اندیشه، نفی روایت های کلان مثل توسعه و ترقی، نفس سوژه مختار، نفس وحدت و قطعیت، تأکید بر خصلت تاریخی عقل و معرفت، عدم وحدت خرد، تعیین کنندگی گفتمان ها، کشیده شدن پرده زبان بر واقعیت، زبانی و نسبی بودن عقل، عدالت و حقیقت، وحدت ظاهری پدیده ها و ایجاد هویت با غیریت سازی، نفس قطعیت های اخلاقی، تکرر در حوزه های مختلف اجتماعی، تاریخی و گفتمانی دیدن پدیده ها، عدم امکان بازنمایی ناب جهان و واقعیت اجتماعی، تأکید بر وجود مفروضات پیشینی در تحقیقات علمی و نفی ادعای اثبات گرایان مبنی بر بی طرفی علوم، نفی ارزش های جهان شمول، گفتمانی دیدن همه پدیده ها و نفی بنیاد و ذات ثابت، زمانی و مکانی بودن هر گفتمان و تاریخ مندی آن، رابطه دوسویه متن و زمینه، کاربست ایدئولوژیک گفتمان ها، نسبت معانی و تثبیت موقت در هر گفتمان، بی اثر کردن تاریخ عقاید، نفی سوژه خودمختار و علت غایی، تابعیت معرفت نسبت به قواعد گفتمانی، بی بنیادی متافیزیک، اختیاری بودن رابطه دال و مدلول، تشکیل هویت های متمایز، نفی اوصاف ذاتی بشر به شیوه عقل گرایی دکارتی، نفی حقیقت محوری، شکل گرفتن گفتمان در روابط قدرت، نفی نظریه بازتاب در معرفت شناسی، نفی تمایزهای به ظاهر بنیادی در اندیشه، انکار ادعای دستیابی به حقیقت (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۴۴۸).

۶. ۱. انتقادات و محدودیت های این روش

نظریه گفتمان اگرچه نظریه نسبتاً جدیدی است، ولی تاکنون مورد نقدهایی قرار گرفته است. مهم ترین این نقدها، نقدهای فلسفی این نظریه هستند که حول دو مفهوم آرمان گرایی و نسبت گرایی متمرکزند. گفته می شود که نظریه گفتمان، آرمان گرایانه است (هوارث، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴). آرمان گرایی از جهتی در مقابل واقع گرایی قرار دارد و اگر آرمان گرایی به معنای «تقلیل واقعیت به برداشت ها و نظرات خودمان» باشد

(هوارث، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴)، واقع‌گرایی به این معناست که «واقعیتی مستقل از نظرات و برداشت‌های ذهنی ما وجود دارد» (هوارث، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴) همان‌طور که هوارث می‌گوید، این نظریه از دو جهت با بعضی از رویکردهای واقع‌گرایی نیز همسویی ندارد. یک: نظریه گفتمان با این ادعای واقع‌گرایی که «هیچ قلمرو فراگفتمانی‌ای برای پدیده‌های معنادار وجود ندارد» مخالف است. به علاوه این نظریه نمی‌پذیرد که «این قلمرو مستقل پدیده‌ها تعیین‌کننده معنای آنهاست» (هوارث، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴). بر اساس نظریه گفتمان، واقعیت‌های فراگفتمانی، قلمرو مستقلی از پدیده‌ها را شکل می‌دهند که در وجودشان تردیدی نیست؛ اما این پدیده‌های فراگفتمانی، به خودی‌خود معنادار نیستند؛ بلکه معنایشان تنها از طریق گفتمانی ممکن می‌شود که از زاویه دید آنها ما به آن پدیده‌ها می‌نگریم. از این‌رو معانی را نه می‌توان به مجموعه‌ای از تصورات ذهنی تقلیل داد؛ زیرا وجود جهان و واقعیت‌های فراگفتمانی انکارناپذیر است و نه می‌توان آنها را به جهان فراگفتمانی محدود کرد؛ زیرا ما تنها از طریق چارچوب‌هایی که گفتمان‌ها برایمان فراهم می‌آورند، این واقعیت‌ها را درک می‌کنیم (هوارث، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴).

انتقاد دومی که به نظریه گفتمان نسبت داده می‌شود، این است که این نظریه نسبت‌گراست. نظریه گفتمان ضد‌مبنی‌گراست و از این‌رو معتقد است که دانش ما مشروط است. ضد‌مبنی‌گرایی در برابر نگرش مبنی‌گرا قرار دارد که بر اساس آن، دانش ممکن است بر مبنای فرانظری محکمی استوار باشد که در فراسوی قلمرو اعمال انسانی مشروط است. بنابراین، بر اساس نظریه گفتمان، هیچ حقیقت بنیادین و غیرقابل‌تغییری که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند، وجود ندارد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: آیا این بدان معناست که نظریه گفتمان نسبی‌گراست و ارزش هرگونه اعتقاد را با اعتقادات دیگر برابر می‌داند؟ مطابق نظر هوارث، پاسخ منفی است. به نظر وی، این استدلال که هویت پدیده‌ها به گفتمان‌هایی خاص بستگی دارد، به این معنا نیست که هیچ قضاوتی راجع به درستی یا نادرستی گزاره‌هایی که در گفتمان‌های خاصی تصدیق شده‌اند، نمی‌توان کرد. نظریه گفتمان اظهار می‌دارد که برای قضاوت کردن درباره ادعاهای اخلاقی و تجربی، باید گفتمان مشترکی - مجموعه مشترکی از معانی و مفروضات - وجود داشته باشد که به واسطه آنها بتوان این گونه تصمیم‌ها را اتخاذ کرد.

اگر ما به منطق نظریه وفادار بمانیم، نسبی‌گرایی به حوزه ارزش‌های اخلاقی و دینی نیز سرایت خواهد کرد و عملاً امکان داوری در مورد خوب و بد، محدود به چارچوب‌های درونی هر گفتمان خواهد شد. فقط در فرض وجود یک گفتمان مشترک می‌توان در مورد ارزش‌های اخلاقی داوری کرد و معیارهای جهانی برای داوری وجود ندارد؛ مگر اینکه ما قائل به وجود فراگفتمان‌هایی شویم که چارچوب‌های عام جهانی را دربر می‌گیرند؛ اما در این نظریه ظاهراً امکان طرح فراگفتمان وجود ندارد. لاکلا و موف خود به ارزش‌های سوسیالیستی و لیبرال دموکراسی وفادارند و این ارزش‌ها را مبنای گفتمان رادیکال دموکراسی قرار داده و

گفتمان‌های غیردموکراتیک را به‌عنوان دشمن طرد می‌کنند. لذا خود از موضع يك گفتمان مسلط در مورد سایر گفتمان‌ها داوری کرده و ظاهراً به منطق نظریه خود وفادار نبوده‌اند.

بنابراین، نظریه گفتمان به طور مطلق نسبی‌گرا نیست؛ بلکه وجود گفتمان مشترکی را برای هرگونه گفتگو و مفاهمه پیش‌فرض می‌گیرد. بدیهی است بدون وجود چنین زمینه مشترکی گفت‌وگو ناممکن می‌شود. حال اگر وجود این زمینه مشترك را پذیرفتیم، گزاره‌های درست و نادرست در قالب آن معنا پیدا می‌کنند و درستی یا نادرستی مبتنی بر پیوستگی و درجه قانع‌کنندگی، ادعاهایی است که در آن گفتمان مشترك بیان می‌شوند (سلطانی، ۱۳۸۳: ص ۲۸).

مسئله دیگر، محدودیت‌هایی است که در برخی نظریات گفتمان نسبت به برخی دیگر وجود دارد. برای مثال، نظریه گفتمان لاکلا و موف اگرچه ارجاعات زیادی به معنا و نشانه دارد، اما ابزاری برای تحلیل‌های معنایی ندارد و این شاید اصلی‌ترین نقطه‌ضعف نظریه فوق باشد. تحلیل معنایی بدون تحلیل متن، مسیر نامطمئن و لغزنده‌ای است که باعث افزایش ضریب خطای تحلیل‌گر می‌شود. در حقیقت برای نشان دادن منازعات معنایی میان گفتمان‌ها ضرورتاً باید به متونی مانند مطبوعات، کتاب‌ها و سخنرانی‌ها مراجعه کرد، اما این نظریه فاقد روشی برای تحلیل متن است. در مقابل، روش‌های تحلیل گفتمانی همانند تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمانی انتقادی، چون ریشه در زبان‌شناسی دارند، ابزارهای کارآمدتری برای تحلیل متن دارند (سلطانی، ۱۳۸۳: ص ۲۸).

۲. بومی نمودن تحلیل گفتمان بر مبنای اندیشه سیاسی اسلام

نظریه گفتمان اگرچه ریشه‌ای مستحکم در دیدگاه‌ها و سنت‌های نظری گذشته دارد، اما رویکردی نسبتاً نو در تحلیل سیاسی است. این نظریه با تکیه بر دیدگاه‌های نویسندگان مارکسیستی همچون آنتونیو گرامشی و لوئی آلتوسر و همچنین با در نظر گرفتن نظرات و فرضیه‌های ارائه‌شده توسط نظریه‌پردازان پسامدرنیستی همچون میشل فوکو و ژاک دریدا، منطق و صورت‌بندی‌های مفصل‌بندی‌های گفتمانی را می‌آزماید و به بررسی راه‌هایی می‌پردازد که به‌واسطه آنها، این صورت‌بندی‌های گفتمانی، شکل‌گیری هویت‌ها را در جامعه امکان‌پذیر می‌سازد. بدین منظور این نظریه در فهم روابط اجتماعی و چگونگی تحول آنها، برای فرایندهای سیاسی - یعنی تضادها و کشمکش‌های بین نیروهای غیریت‌ساز بر سر تشکیل معنای اجتماعی - نقش محوری قائل است. اگرچه در نظریه گفتمان، غالباً به تشریح و بسط فرضیات فلسفی و مفاهیم نظری توجه شده، اما مطالعات تجربی که بر اساس چارچوب نظری این نظریه بنا گردیده نیز در حال ظهور است. از بین رویکردهای تحلیل گفتمان می‌توان گفت که سه تحلیل زیر به شکل مشخص با سیاست مرتبط می‌باشند: تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف به تحلیل متون همانند متون روزنامه و اخبار می‌پردازند؛ دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به شکل‌گیری دانش و ارتباط آن با قدرت اشاره دارد و لاکلا و موف

تبارشناسی فوکو را در موضوعات سیاسی بسط دادند (حقیقت، ۱۳۸۵: ص ۵۴۲). ذکر این نکته ضروری است که نظریه گفتمان نه تنها در فهم اندیشه سیاسی اندیشمندان، بلکه در فهم تکنون گفتمان‌هایی همچون تشیع در دوره‌های خاص نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد.

با وجود این، انواع نظریه‌های تحلیل گفتمانی از دو مشکل عمده رنج می‌برد:

- ناتوانی در تحلیل پدیده‌های فراگفتمانی و تقلیل آنها به امور فاقد معنای مستقل؛
- کیفی بودن تحلیل و واگذاری آن به محقق که به نسبی شدن این گونه تحلیل‌ها منجر می‌گردد.

۱.۲. شرایط بومی‌سازی نظریه گفتمان:

تحلیل گفتمانی می‌تواند روش تحلیلی مناسبی برای وضعیت موجود ایران تلقی شود؛ مشروط بر آنکه: اول: تحلیلگر گفتمان با عرضه آمارهای غیررسمی و جهت‌دار به ارائه تحلیل جانب‌دارانه نپردازد و یا آنکه تحلیل با پیش‌زمینه فکری - سیاسی تحلیلگر ارائه نشود. شناخت درست هر گفتمان منوط به ترسیم درست مرزهای سیاسی است و هویت سوژه و هویت گفتمان یا هویت جمعی هر دو به واسطه تقابل میان درون و بیرون شکل می‌گیرند. هویت سوژه به واسطه تعارض میان ناخودآگاه او و اجتماع اطرافش شکل می‌گیرد و هویت گفتمان به واسطه دشمن و غیر. در حقیقت، هویت به واسطه غیریت و غیریت‌سازی شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، ایجاد رابطه خصمانه برای تأسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی است. در نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه، مبارزه بر سر خلق معنا همواره نقشی محوری داشته است. در چارچوب این نظریه، نزاع و تقابل بر کل جامعه سایه انداخته و نیروی پیش‌برنده آن است. هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کاملاً شکل بگیرد و تثبیت شود؛ زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگری است که سعی دارند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و خط مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه دهند. غیریت‌سازی‌های اجتماعی وقتی پیدا می‌شود که هویت‌های متفاوت همدیگر را نفی و طرد می‌سازند. با وجود نوین بودن بهره‌گیری از نظریه گفتمان در تحلیل‌های سیاسی ایران، باید به این نکته توجه داشت که ارائه آمارها و نظرسنجی‌ها در ایران امروز، به خاطر عدم رعایت موازین نظرسنجی و اعمال سلیقه در آنها از قابلیت اعتماد برخوردار نیست. از سوی دیگر، تفسیرها و تحلیل‌های ارائه‌شده توسط برخی از نویسندگان، بر مبنای گرایش حزبی استوار گردیده و طبیعی است که این تحلیل گفتمانی از جایگاه مناسب علمی برخوردار نباشد.

دوم: تحلیلگر گفتمانی تفاوت‌های مبنایی رویکردهای گفتمانی در درون یک گفتمان یا چند گفتمان را عرضه نماید. این نکته از آن‌رو حائز اهمیت و قابل بررسی است که مشاهده می‌شود جامعه روشنفکری و حتی فعالان سیاسی ما قادر به هضم و فهم پیچیدگی‌های سیاسی نظام و ساختار سیاسی موجود نیستند و این مسئله را مکرر در تجربه‌های گذشته خود نشان داده‌اند. روشنفکران و فعالان سیاسی و حتی مخالفان، درحالی‌که باید عمیق‌تر به مسائل داخلی جامعه توجه کنند، از ارائه تحلیل‌های ساده، سطحی و گفتارهایی

که بیشتر مبتنی بر توصیف صورت قضایا و نه تحلیل سیرت و باطن روابط درونی و منطق درونی معادلات سیاسی موجود است، دست برنمی‌دارند.

سوم: تحلیل باید ناظر به واقعیت‌های گفتمانی و نه تصورات فردی یا حزبی از هر یک از گفتمان‌ها باشد. به عبارت دیگر، تحلیل گفتمانی باید در قالب یک چارچوب شفاف نظری ارائه شود و سپس بهترین روش برای سنجش مناسب متغیرها و نیز تقسیم متغیرها به شاخص‌های کوچک‌تر انتخاب گردد.

چهارم: گفتمان‌ها به سطح یک بازی تقلیل داده نشود و هویت گفتمانی به صورتی شفاف با تصویر کردن گفتمان‌های مقابل (دگر) و تبارشناسی آنها تعریف گردد. برخلاف دیدگاه فوکو، این امر حاکی از خشونت گفتمانی نیست؛ بلکه ما را در شناختی بهتر از هویت گفتمان مدد می‌رساند. اولین قدم برای تحلیل سیاسی در چارچوب این نظریه، شناسایی دست‌کم دو گفتمان متخاصم است که با هم رابطه‌ای غیریت‌سازانه برقرار کرده‌اند. گفتمان‌ها همواره به واسطه «دشمن» هویت پیدا می‌کنند و نظام معنایی خود را بر اساس آن تنظیم می‌نمایند. وجود گفتمانی که مطلقاً به تنهایی بر جامعه‌ای حاکم باشد، بر اساس این نظریه امکان‌پذیر نیست و هرگز نمی‌توان سیر تحول یک گفتمان یا نظام معنایی آن را مورد بررسی قرار داد؛ مگر آنکه آن را در مقابل یک دشمن قرار داد. در حقیقت برای بررسی ساختار نظام معنایی یک گفتمان، باید آن را در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد.

۲.۲. وجوه تقابل و سازگاری تحلیل‌های گفتمانی با مطالعات اسلامی:

به تبع ورود تحلیل‌های گفتمانی به مطالعات سیاسی، در مباحث اندیشه سیاسی اسلام نیز از تحلیل‌های گفتمانی استفاده شده است. در کشور ما نیز استفاده از این الگوی تحلیلی در مطالعات اسلامی رو به گسترش است. در دهه گذشته برخی از محققان اندیشه سیاسی اسلام نیز، چنان‌که در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت، از این تحلیل بهره برده‌اند. کاربرد تحلیل‌های گفتمانی در مطالعات اسلامی، با سازگاری‌ها و ناسازگاری‌هایی مواجه است.

۲.۳. وجوه تقابل تحلیل‌های گفتمانی با تفکر اسلامی:

تحلیل گفتمانی به‌رغم داشتن امتیازاتی در تحلیل سیاسی، با توجه به مبانی نظری آن، ناسازگاری‌هایی با ساختار تفکر اسلامی دارد. بدون تردید نقد و بررسی روشمند تحلیل گفتمانی و مبانی نظری آنها، مستلزم تأمل بیشتر و فرصت کافی است. در اینجا با توجه به ساختارهای معرفتی پذیرفته‌شده در تفکر اسلامی، سعی خواهد شد با اشاره به این ناسازگاری‌ها، ظرفیت‌های موجود در ساختار تفکر اسلامی برای استفاده روشی از تحلیل گفتمانی شناسایی شود. نظریه‌های گفتمان ریشه در مباحث ساختارگرایی سوسور و پس‌اساختارگرایی دریدا، فوکو و دیگر اندیشمندان پسا مدرن غرب دارند؛ درحالی‌که تفکر اسلامی در سنت اسلامی و با محوریت نصوص دینی و در بستر تفکر عقلی یونانی- اسلامی شکل گرفته‌اند.

در تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه، گفتمان نقش اساسی در زندگی اجتماعی دارد و در نتیجه، سازنده حیات اجتماعی و ویژگی‌های فردی است (۲۰ - ۱۵: marianne, ۲۰۰۲). از این منظر سوژه، کاملاً تحت الشعاع است و جز در موارد بی‌قراری گفتمان‌ها، فرصت ظهور خاصی ندارد. بر اساس ضد‌مبناگرایی رورتنی که در نظریه گفتمان تنیده شده است، هیچ مبنای ثابت و مشخصی برای شناخت وجود ندارد و نظریه اجتماعی محصول روابط قدرت در جامعه است که به تناسب روابط قدرت، نگرش و ذهنیت افراد شکل می‌گیرد. بر اساس نظریه گفتمان به جای سخن گفتن از جوهر و ماهیت پدیده‌ها، می‌بایست صرفاً بر روابط قدرت در جامعه، هژمونی و فرآیند غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها تمرکز نمود. هیچ حقیقتی ورای این روابط اجتماعی وجود ندارد. دال‌ها از معنا تهی هستند و هر گفتمانی به فراخور مفصل‌بندی خود، درصدد معنا دادن به آنهاست.

چنین مبنایی در تفکر سیاسی اسلامی قابل قبول نیست. به تبع سنت فکری عقلی ارسطویی، تفکر اسلامی، مبناگرا، جوهرگرا و در نتیجه دارای روایت کلان است. در این تفکر، نص و عقل دو معیار بشری برای دستیابی به حقایق جهان هستی هستند. اسلام‌گرایان نه صرفاً بر اساس روابط قدرت و نفی غیر، بلکه بر اساس آنچه آنها راه درست و پیام الهی برای بشر می‌دانند، تفکر می‌کنند و طبق آن به قیام و مبارزه دست می‌زنند. برخی از محققانی که از این رهیافت در تحلیل اندیشه سیاسی اسلام استفاده نموده‌اند، بر ناسازگاری مبنایی تحلیل گفتمانی با ساختار تفکر سیاسی شیعه اذعان نموده‌اند (کدیور، ۱۳۷۹: ص ۴۲).

۲. ۴. وجوه سازگاری تحلیل‌های گفتمانی با مطالعات اسلامی:

فارغ از مدعیات مبنایی تحلیل‌های گفتمانی، اگر کانون تحلیل‌های گفتمانی را تأکید بر سیال و متحول بودن گفتمان‌ها بدانیم، تفکر اسلامی، مبنای معرفتی خاصی را در پرتو اجتهاد و عقل‌گرایی پذیرفته است که امکان تغییر و دگرگونی در تفکر سیاسی را نهادینه می‌سازند و از این حیث، امکان مقایسه و الهام‌گیری از ایده‌های تحلیل گفتمان را بدون نیاز به پذیرش مبنای آن فراهم می‌سازد.

۲. ۴. ۱. تحلیل گفتمانی و ظرفیت‌های تحول در ساختار فکری اسلامی

یکی از ویژگی‌های اساسی گفتمان‌ها از منظر تحلیل گفتمانی، خصلت تغییرپذیری آنهاست. این امر بدان علت است که هر گفتمانی تابع شرایط متحول و دگرگون شونده بر اساس روابط قدرت در جامعه می‌باشد. هرچند از این منظر نگرش اسلامی به تغییر و تحول اندیشه‌ها و گفتمان‌ها متفاوت است و تعیین‌کنندگی صرف عرصه سیاسی - اجتماعی را بر تحول آنها نمی‌پذیرند؛ اما در چارچوب تفکر خویش زمینه‌ها و ظرفیت‌هایی را نیز برای تغییر و دگرگونی می‌پذیرند. زمینه‌های عقل‌گرایی در تفکر غالب اسلامی، امکان جذب مفاهیم و عناصر جدید را با طرح مباحث ذیل فراهم کرده است:

- حجیت تفکر عقلانی و امکان بازنگری در فهم و تفسیر آموزه‌های دینی؛

- عناصر ثابت و متغیر در شریعت بر مبنای مقتضیات زمانه: یکی از اهداف اسلام‌گرایان تطبیق اسلام با نیازهای زمانه بوده است؛
- باز بودن باب اجتهاد و نقش زمان و مکان در آن؛
- خطاپذیری اجتهاد و امکان جذب مفاهیم جدید؛
- احکام ضروری و رعایت مصالح؛
- منطقه الفراغ و امکان جذب اندیشه‌ها و ایده‌های جدید.

۲. ۴. ۲. ابعاد ایستا و تعیین یافته گفتمان:

محورهای وضعیت عینیت یافته یا تثبیت شده گفتمان را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

قابلیت توضیح چگونگی معنایابی مفاهیم درون ساختار یک اندیشه: یکی از مزایای نظریه گفتمان لاکلا و موفه، توضیح تمایز معانی مفاهیم و واژگان در گفتمان‌های مختلف است. این ویژگی نظریه گفتمان، هرچند مبتنی بر نظریه نشانه‌شناسی سوسور و تحولات پس‌اساختارگرایی در آن است، اما فی‌نفسه قابل استفاده در ساختار تفکر اسلامی نیز هست. صرف تفاوت معانی واژگان، لزوماً مبتنی بر ساخت اجتماعی مفاهیم و معانی نیست و در دستگاه فکری ارسطویی هم که اندیشمندان اسلامی وارث آن هستند، مفاهیم و اصطلاحات، اعتباریاتی تلقی می‌شوند که می‌توانند در ساختارها و جوامع مختلف مورد استفاده قرار گیرند. از این دیدگاه، الفاظ ابزاری برای انتقال معانی‌اند و با توجه به حیثیت‌های مختلف، معانی مختلفی را دربر می‌گیرند. در دانش اصول فقه اسلامی نیز در مباحث الفاظ به بررسی چگونگی تعیین معانی در اصطلاحات مختلف پرداخته شده است. به‌رغم مباحث فوق در نزد اندیشمندان اسلامی، نوآوری و بداعت نظریه گفتمان را می‌توان در قرار دادن مفاهیم در کنار یکدیگر در یک نظام معنایی دانست که به تبع آن، الفاظ معانی خاصی می‌یابند. از این منظر، این بعد نظریه گفتمان نیز می‌تواند با تخلیه آن از مبنای ساختارگرایانه اجتماعی نشانه‌شناسی سوسوری و تحول آن در پس‌اساختارگرایی در تحلیل اسلام‌گرایی مورد استفاده قرار گیرد.

تقابل و غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها: در این بعد نیز نظریه گفتمان، با ساختار تفکر سیاسی شیعی، از برخی جهات سازگار بوده و غیریت‌سازی در نظریه لاکلا و موفه بر اساس آموزه سازندگرایی اجتماعی و تعیین‌کنندگی روابط قدرت بین نیروهای اجتماعی، تنها مرز سازنده یک گفتمان است و در تفکر اسلامی نیز به دلیل گرایش‌های مبنایگرایانه امکان تعیین مرزهای ایجابی وجود دارد. باین حال، می‌توان با استفاده از این مفهوم، چگونگی تقابل بین گفتمان اسلام‌گرایی را با گفتمان‌های رقیب آن نشان داد و کلیت گفتمان اسلام سیاسی را معرفی نمود.

در تفکر اسلامی نمودهای غیریت‌سازی را در تفکر اسلامی در موارد متعددی، از جمله در قرآن کریم می‌توان یافت. در سوره کافرون و نیز سوره توبه، صریحاً بر نفی غیر تصریح شده است. اساس سوره کافرون

در قرآن، اعلام تمایز و جدایی بین مؤمنان و کافران است. در سوره توبه نیز، برائت مفهومی قرآنی است که صریحاً مشرکان را نفی نموده است. در سنت شیعی، غیریت‌سازی به گونه‌ای دیگر نهادینه شده است. با توجه به تقابل مذهب شیعه و مذهب اهل سنت، مخالفت با عامه یا اهل سنت، یکی از معیارهای ترجیح اخبار و احادیث مورد تردید است. اصل تعریف سلبی یا تعریف به اضداد نیز در سنت فکری-عقلی دوره اسلامی، مورد دیگری از کاربرد غیریت‌سازی به شیوه خاص خود است. بر اساس این قاعده، اشیا با اضداد خود تعریف می‌شوند. در اسلام‌گرایی ایران نیز امام خمینی علیه السلام با طرح دو نوع اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی، عملاً نفی غیر را در کانون تعریف اسلام ناب محمدی وارد کرده است.

۲. ۴. ۳. ابعاد متحول و پویای گفتمان

برخی از ابعاد گفتمان‌ها در تحلیل گفتمانی، خصلتی پویا و متحول می‌یابند. در تفکر اسلام‌گرایی، برخی از چنین عناصری را نیز می‌توان به صورت محدود به کار برد که نمونه‌هایی از آن را بررسی می‌کنیم.

الف) قابلیت توضیح چگونگی جذب مفاهیم و ایده‌های جدید در يك اندیشه و تغییر و تطبیق آنها در ساختار جدید: بر اساس الگوی تحلیل لاکلا و موفه و با تکمیل آن با ایده نظم گفتمانی فرکلاف، مفاهیم و ایده‌ها در فضای گفتمانی قرار دارند و هر گفتمانی سعی می‌کند آن مفاهیم را بر اساس اهداف و مقاصد خویش در درون مفصل‌بندی خویش به عنوان يك لحظه تبدیل کند و در ساختار فکری خویش جذب نماید (Jorgenson and Philips, ۲۰۰۲). چنین الگویی می‌تواند در توضیح تحول اندیشه سیاسی شیعی و تحولات گفتمان‌های اسلام سیاسی در ایران مورد استفاده قرار گیرد. ساختار تفکر سیاسی شیعی امکان جذب ایده‌های جدید را در درون خود دارد و مکانیسم جذب مفاهیم جدید از طریق فرآیند اجتهاد، مبتنی بر زمان و مکان و معیارهای عقلی صورت می‌پذیرد.

ب) تبیین نقش رهبران به عنوان سوژه‌های سیاسی در تحقق و شکل‌گیری گفتمان‌ها: لاکلا در تأملات خود در موضع‌گیری در مسئله رابطه کارگزار ساختار سعی نموده است که نقش‌های کارگزاران اجتماعی را نیز مورد توجه قرار دهد (تاجیک، ۱۳۸۳: ص ۴۵-۴۶). از این رو برای نشان دادن نقش‌هایی که کارگزاران و سوژه‌های اجتماعی می‌توانند در تحولات گفتمانی ایفا نمایند، به توضیح نقش کارگزاران در هنگام بی‌قراری گفتمان‌ها پرداخته‌اند. طبق این دیدگاه، هنگام بی‌قراری يك گفتمان، رهبران نقش اصلی را در معرفی گفتمان بدیل و جایگزین‌سازی آن به جای گفتمان در حال افول ایفا می‌کنند و با استفاده از این الگو نیز می‌توان در تحولات اسلام سیاسی در ایران نقش رهبران را توضیح داد. چنین الگویی نیز به لحاظ مبنایی می‌تواند با ساختار تفکر سیاسی شیعی سازگار باشد.

ج) توضیح تحول اجتماعی گفتمان‌ها و فرآیند بی‌قراری و شکل‌گیری آنها با استفاده از مفاهیم اعتبار و در دسترس بودن: به رغم مبنای تفکر اسلامی، اندیشمندان دوره اسلامی بر تأثیرگذاری پدیده‌های اجتماعی بر

انسان‌ها اذعان نموده‌اند که دیرپاترین دیدگاه اسلامی را در این باب می‌توان در خود سنت بنیان‌گذاران دین یافت. در حدیثی معروف، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اظهار نموده‌اند که انسان‌ها بر فطرت الهی متولد می‌شوند؛ اما شرایط اجتماعی و والدین آنها موجب دگرگونی نگرش و دیدگاه ایشان می‌گردند (مجلسی، ۶۱، ۱۴۰۳: ص ۱۸۶). این حدیث ضمن اشاره به ودیعه نهاده شدن فطرت الهی در انسان‌ها، بیانگر تأثیرات اجتماعی در تحول دیدگاه انسان‌هاست. همچنین می‌توان به این روایت شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اشاره نمود که فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم» (مجلسی، ۱۰۲، ۱۴۰۳: ص ۸) این حدیث نیز بر تعیین‌کنندگی اجمالی و نه مطلق شرایط اجتماعی تأکید می‌کند. براین اساس می‌توان با استفاده مشروط از تأثیرگذاری شرایط اجتماعی موجود در نظریه گفتمان، به توضیح شرایط اجتماعی ظهور و تحولات اسلام سیاسی پرداخت. در این زمینه می‌توان به مفاهیم بی‌قراری گفتمان‌ها و شرایط لازم برای پذیرش و عینیت‌یابی یک گفتمان که توسط لاکلا و موفه در آموزه‌های قابلیت اعتبار و در دسترس بودن مطرح شده است، تمسک نمود.

نتیجه‌گیری:

در نگرشی اجمالی آنچه از مقایسه تحلیل‌های گفتمانی با مطالعات ایران و اسلام برمی‌آید، ناسازگاری مبنایی این تحلیل‌ها با مطالعات سیاسی جامعه اسلامی است؛ اما در صورتی که مبنای تحلیل‌های گفتمانی تعدیل شود و ویژگی‌های نسبی‌گرایانه و ضد ذات‌گرایانه آنها تعدیل شوند، امکان استفاده روشی از آنها در برخی از مطالعات سیاسی فراهم می‌شود. این امر به دلیل ظرفیت‌های تفکر سیاسی اسلامی برای تغییر و تحول است؛ هرچند چنین تحولی مبتنی بر يك پابندی به اصول معینی است و بر اساس عقل‌گرایی نهفته در رویکردهای اسلامی صورت می‌پذیرد. از این حیث در صورت کاربرد تحلیل‌های گفتمانی در مطالعات ایران و اسلام، می‌بایست صرفاً به صورت موقت و با تحفظ بر مبنای متفاوت رویکردهای گفتمانی با تفکرات ما اقدام نمود. البته امید است با گسترش مطالعات تطبیقی و انتقادی بیشتر، نظریه‌های بومی جدیدی در این زمینه ارائه شود.

منابع:

۱. پین، مایکل، (۱۳۸۰)، لاکان، دریدا، گریستوا، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز
۲. تاجیک محمد رضا، (۱۳۸۳)، گفتمان، پادگفتمان و سیاست، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳. تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۸)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: فرهنگ گفتمان.
۴. حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۵)، روش شناسی در علوم سیاسی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۵. دریفوس، هیوبرت و میشل فوکو، (۱۳۷۶)، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۶. دو سوسور، فردینان، (۱۳۷۰)، «مبانی ساخت گرایی در زبان شناسی» در: فرزانه سجودی، ساخت گرایی، پسا ساخت گرایی و مطالعات ادبی، تهران، هرمس.
۷. دو سوسور، فردینان، (۱۳۷۸)، دوره زبان شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس
۸. سلطانی، سید علی اصغر، (۱۳۸۳)، «نظریه گفتمان به مثابه نظریه و روش»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸.
۹. ضیمران، محمد، (۱۳۷۸)، میشل فوکو، دانش و قدرت، تهران: هرمس.
۱۰. ضیمران، محمد، (۱۳۷۹)، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران: هرمس.
۱۱. ضیمران، محمد، (۱۳۸۲)، نیچه پس از هایدگر، دریدا و دولوز، تهران: هرمس.
۱۲. کدیور، جمیله، (۱۳۷۹)، تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار، ج ۶۱، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۴. هوارث، دیوید، (۱۳۷۷)، «نظریه گفتمان»، فصلنامه علوم سیاسی، ترجمه سید علی اصغر سلطانی، ش ۲.
۱۵. Howarth, David,)۲۰۰۰(' Discourse, Buckingham, Open University Press.
۱۶. Laclau, E and Mouffe, C,)۲۰۰۱(' Hegemony and socialist strategy, London: Verso, second edition.
۱۷. laclau, E and Mouffe, c,)۲۰۰۰(' Recasting marxism in James martin: Antonio Gramsci, critical Assesment of leading.
۱۸. Laclau, E,)۱۹۹۰(' New reflections on the reolution of our time, London.
۱۹. marianne, Jorgenson, Philips,)۲۰۰۲(' louise, Discourse Analisyis As theory & method, london: publication.

